جهان هستی

{نجوم پرشور و حرارت هفت آسمان}

[کرسی بلند مرتبه و عرش بزرگ الهی]

(بهشت برین و علیین اعلی در نوای ستایش روح بخش آواز رهایی گردان فرشتگان)

{ملکوت پروردگار جهانیان}

[مسیر بازگشت به ماورای نور حقیقی عشق پروردگار]

(کهکشان ها و ستارگان)

از دیدگاه روایات اسلامی و آیات قرآن کریم

سوره حمد آیات ۱و۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

حمد و سپاس مخصوص خداوندی‌ست که پروردگار جهانیان است

زمان الغريب

قليل السكن

و ليل وحيد

كثير الشجن

و حيث تكون

سوف آتي

لأنك أنت

اختيار حياتي

و حيث تكون

سوف آتي

لأنك أنت

اختيار حياتي

و حيث تريد

وجودي جودك

فأنت كلامي

عند سكاتي

يا رجائي

و أنت شفاه

تنير ليالي

كأنك أنت

ابتسام الوطن

و أنت جمال على بيت شعر

يردده الناس عبر الزمن

على كلمة منك ذاب اغترابي

و أنسى بصوتك كل عذابي

و حيثما تكون

سوره الملک آیات ۱تا۷

تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیر

پر برکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حاکمیت و مالکیت (نظام‌هستی) به دست اوست، و بر هر چیز تواناست.

الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَیٰ فِی خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِن تَفَاوُت فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَیٰ مِن فُطُور

همان کسی که هفت آسمان را بر فراز یک‌دیگر آفرید. در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی‌بینی. بار دیگر نگاه کن، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می‌کنی؟!

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خَاسِئًا و َهُوَ حَسِیرٌ

سپس بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن، سرانجام چشمانت (در جستجوی خلل و نقصان) ناکام مانده و خسته و ناتوان به سوی تو باز می‌گردد.

وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّیَاطِینِ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِیرِ

ما آسمان پایین را با چراغ‌های فروزانی زینت بخشیدیم، و آن‌ها را تیرهایی برای (راندن) شیاطین قرار دادیم، و برای آنان عذاب آتش فروزان فراهم ساختیم.

وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ

و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است، و چه بد فرجامی است!

إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ

هنگامی که در آن افکنده شوند صدای وحشتناکی از آن می‌شنوند، در حالی که پیوسته فوران می‌کند!

تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ

نزدیک است (دوزخ) از شدّت غضب پاره پاره شود...

فقط مدت کمی مانده

تا به ساحل برسم

جایی که دیده‌ام

پیش از این هرگز آن‌جا نبوده‌ام

اکنون تخته پاره‌ای بر روی آب هستم

و متمایل به سوی خانه‌ام

مرا از دریا بیرون بکش

و آن‌چه را از من باقی مانده نجات بده

چون خسته و فرسوده‌ام

از امواج طوفان‌ها

پس اشتباهات مرا ببخش

اکنون تخته پاره‌ای بر روی آب هستم

و متمایل به سوی خانه‌ام

مرا از دریا بیرون بکش

و آن‌چه را از من باقی مانده نجات بده

چون خسته و فرسوده‌ام

از امواج طوفان‌ها

تصمیم خود را گرفته‌ام

برای بازگشت به زمین خشک‌تر

پس اشتباهات مرا عفو کن

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله؛ در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم بسیار درخشان و متلالاء، نزدیک بود از درخشش آن چشم‌ها کور شوند، و دریاهایی تاریک، و دریاهایی از برف و یخ که رعد و برق می‌زد، هر بار که می‌ترسیدم از جبرئیل می‌پرسیدم، جبرئیل می‌گفت: مژده و بشارت باد بر تو ای محمد! و کرامت پروردگارت را شکر کن، و به خاطر لطف پروردگارت، حمد و ثنای او را به‌جا آور؛ خداوند با قدرت و مساعدت خود، به قلبم ثبات داد و از جبرئیل بسیار سؤال‌ها پرسیدم و بسیار از آن چه دیدم تعجب نمودم.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله؛ کسی که مسجدی در دنیا بسازد، خداوند در در برابر هر ذراع از آن، شهری از طلا، نقره، درّ، یاقوت، زمرد، زبرجد و مروارید برای او می‌سازد که وسعت آن به اندازه‌ی پیمودن راهی که چهل هزار سال وقت لازم است؛ در هر شهری چهل میلیون قصر؛ در هر قصری چهل هزار خانه؛ در هر خانه‌ای چهل میلیون اتاق؛ در هر اتاقی چهل میلیون تخت؛ بر هر تختی چهل میلیون همسر از حور العین وجود دارد. و نیز در هر اتاقی چهل میلیون پسر نابالغ خدمت‌گزار، چهل میلیون دختر نابالغ خدمت‌گزار و چهل میلیون سفره غذا وجود دارد...

در روز بیست و هشتم ماه رمضان خدا به روزه‌داران در بهشت خلد صد هزار شهر نور به‌دهد و در جنة الماوی صد هزار کاخ نقره و در جنة الفردوس صد هزار شهر و در هر شهری صد هزار منبر مشک که در درون هر منبری هزار خانه از زعفران و در هر خانه هزار تخت از در و یاقوت و بر هر تختی همسری از حور العین. روز بیست و نهم خدا هزار هزار محله دهد که درون هر محله گنبد سفیدیست و دور هر گنبد تختی از کافور سفید و بر آن تخت هزار بستر از سندس سبز و بالای هر بستری حوریه در هفتاد هزار حله و بر سرش هشتاد هزار شقه گیسو و هر شقه مکلل بدر و یاقوت...

تجربه نزدیک به مرگ؛ احساس کردم واقعا دارم می‌میرم. دراز کشیدم و به زودی توسط نور سفید درخشان بسیار شدیدی احاطه شدم. این نور مملو از عالی‌ترین نیرو و عشقی بود که می‌تواند در این دنیا وجود داشته باشد. در نور صدای وزش بادهای صاعقه‌دار و صدای فوق‌العاده زیبای آواز خواندن فرشتگان را شنیدم که از صدای بادهای صاعقه‌دار هم بلندتر بودند. بدن من داشت با نیروی نور فلج می‌شد. عشق بسیار بیشتر از ظرفیتم بود. ترسیده بودم که مبادا کنترلم را روی عملکردهای بدنم از دست بدهم اشتیاق به کنترل شدن، خود اشتیاق، حرکت، تفکر و هر فعل انسانی در نور رو به مرگ بودند. زمانی که نور کاملا مرا در خود فرو برد انفجاری از خلسه و عشق در شکمم آغاز شد و تا داخل نور گسترش یافت. به زودی به نور تبدیل شدم و معصومیت، عشق، خلسه، آرامش، زیبایی و آگاهی نور را به دست آوردم. همانند مادری که کودکی را در آغوشش حمل می‌کند نور مرا با سرعتی بسیار زیاد به سمت بالا برد. نور خودش با من صحبت کرد و دانستم که او خداست، قدرتی که تمام دنیا را آفریده است. نور گفت این اولین بهشت نورانی شفاف که در حال حاضر من در آن هستم (که یک میلیون بار درخشان‌تر از هر عشقی بود که من تاکنون روی زمین تجربه کرده بودم) مملو از سیارات بهشتی بی‌شماری است. من به بدنم نگاه کردم و دیدم که از نور سفید خالص ساخته شده است اما هم‌چنان دارای فرم انسانی درخشنده‌ای است. من مدتی را در آن‌جا سپری کردم اما بعد بالاتر و به جایی برده شدم که در آن سرور و نور خدا چنان قدرتمند بود که نتوانستم اکستازی و خلسه را بیشتر از آن تحمل کنم. من به درون نور تازه و جلوه ی جدیدی از معصومیت، عشق، خلسه، آرامش، قدرت و دانش پرت شدم که یک میلیون بار برتر و درخشان‌تر از اولین بهشت بود.

کالبد جدیدم درخشان‌تر و شفاف‌تر بود و می‌توانست به نحوی این افزایش شکوه و نور را تحمل کند. به من گفته شد که بهشت دوم نیز مملو از سیاره‌های بهشتی بی‌شمار است. هر چه طبقات بهشت بالاتر می‌رفت شکوه کیفیت‌های موجود در نور یک میلیون برابر بیشتر می‌شد. نورانیت و زیبایی زندگی در چنین بهشت‌ها برای یک ذهن به تنهایی و در حالت جدا افتاده از نور غیر قابل تصور است. من به جایی برده شدم که خلسه و عشق آن‌چنان نیرومند بودند که به سختی می‌توانستم سطوح انرژی کیهانی و خلسه را بیش از آن تحمل کنم. به داخل نور جدیدی داخل شدم که یک میلیون بار درخشان‌تر از بهشت دوم بود و بهشت سوم محسوب می‌شد. در آن‌جا بدنم هنوز فرم انسانی داشت اما چنان نور سفیدی از آن ساطع می‌شد که چشمانم نمی‌توانستند باور کنند. می‌توانستم تا میلیون‌ها مایل دورتر را به وضوح ببینم. صدای آواز فرشتگان آن‌چنان زیبا و پرقدرت و باشکوه بود که من احساس کردم ارتعاشات صوتی آن‌ها مملو از بصیرت و دانش است. احساس کردم که این ارتعاشات صوتی در واقع زندگی و امکان‌های بی‌شمار در این جهان را خلق می‌کنند: این اصوات فرشته‌ها تنها آواز خوانی برای شادی و لذت نبودند بلکه فرشته‌ها با صدای خود در حال آفرینش هم بودند. من به سرعت از این بهشت سوم هم گذشتم و به بهشت چهارم رفتم که در آن شکوه و جلوه‌ی خدا بسیار نورانی بود. من احساس کردم که در آن‌جا هر مخلوقی فراتر از هر شکوه غیر قابل تصوری است. آن‌جا بدنم چنان درخشان بود که تنها کمی از فرم انسانی‌اش را حفظ کرده بود. نور بسیار درخشان و مملو از این کیفیت‌های با شکوه بود. رحمت خدا، زیباترین و شاعرانه‌ترین کیفیت است مانند میلیون‌ها برگی که هماهنگ با هم می‌افتند سرازیر بودند

و خلسه و شکوه را به حدی آرامش بخش و خالص می‌کردند که نمی‌توانستم آن را تحمل کنم. من می‌توانستم یک فصل کامل در مورد رحمت بنویسم ولی باز هم حق مطلب را ادا نکرده باشم. سپس به بهشت پنجم برده شدم. در آن‌جا بدنم مانند یک خورشید بزرگ بود و دیگر هیچ فرم انسانی نداشت. نور و شکوه‌اش در زبان نمی‌گنجید. چیزی که در این مکان جریان داشت به راستی برای موجودات انسانی غیر قابل باور بود. من مدتی آن‌جا ماندم و سپس به بهشت ششم برده شدم، که یک میلیون بار درخشان‌تر از بهشت پنجم بود. من در مورد این‌که خدا چقدر در آن‌جا نورانی بود حرفی نخواهم زد. فرشتگان چنان بلند آواز می‌خواندند که هیچ گوش انسانی نمی‌توانست آن موسیقی را بشنود. بدن من یک خورشید درخشان‌تری بود که با نور مرکزی خدا ترکیب شده بود. سپس به بهشت هفتم برده شدم و چیزی که در آن‌جا رخ می‌داد بسیار فراتر از تحملم بود. خدا من را پایین آورد. تنها ده ثانیه در بهشت هفتم ماندم. تمام کهکشان‌ها می‌توانستند خیلی راحت با نور آن‌جا ایجاد شده باشند. هر مخلوقی که بتواند آن‌جا برود میلیون‌ها سال تکامل یافته‌تر از من است. فکر کردن به این‌که در هر کدام از این بهشت‌های بالاتر نور و عظمت معصومیت، عشق، خلسه، آرامش، نیرو، زیبایی، رحمت و دانش چندین مرتبه بالاتر از بهشت قبلی است باعث می‌شود که گذشتن و زندگی کردن (در بهشت‌های بالاتر) بسیار مشکل به نظر آید.

بگذارید فراموش نکنیم چه کسی هستیم، از کجا آمده‌ایم، به کجا خواهیم رفت

ما اکنون در دام افتاده‌ایم و فراموش کرده‌ایم که چه کسی هستیم، از کجا آمده‌ایم، به کجا خواهیم رفت

سرگردان و حیران بر روی زمین

بدون قطب‌نما در دست

در کوشش برای رسیدن

پس از یاد نبریم که گرچه در این دنیای فرومایه بازیگری برای نفسمان شده‌ایم

کور شده از حجاب غفلت و بی‌دقتی

در پوشش بازی و آرزوهای خالی و تمام نشده

همه ما بر روی زمین قرار داده شده‌ایم تا بتوانیم به خاطر بیاوریم و به یاد آوریم

پس اجازه دهید تا از حسرت و نگرانی‌ها بگذریم

و بتوانیم به یاد داشته باشیم در هنگام انجام سفر زندگی زمینی، چه کسی هستیم، از کجا آمده‌ایم، به کجا خواهیم رفت...

جبرئیل در شب معراج به رسول اللّٰه گفت: میان خدا و خلقش ۹۰ هزار حجاب است، و نزدیک‌ترین خلق به خدا، من و اسرافیل هستیم، و میان ما و او چهار حجاب است؛ حجابی از نور، دیگر از ظلمت، و حجابی از ابر، و دیگری از آب. درازا و پهنای هر آسمانی پانصد سال و فاصله میان هر دو آسمان هم پانصد سال و ساکنان هر آسمانی سپاهی از فرشته‌ها که شمار آن‌ها را جز خدای تعالی نمی‌داند. سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود؛ خورشید ۷۰/۱ از نور کرسی است، و کرسی ۷۰/۱ از نور عرش، و عرش ۷۰/۱ از نور حجاب، و آن، ۷۰/۱ از نور ستر است.

سوره زمر آیه۲۰

لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ

ولی برای آن‌ها که تقوای الهی پیشه کردند، غرفه‌هایی در بهشت است که بر فراز آن غرفه‌های دیگری بنا شده و از زیر آن نهرها جاری است. این وعده الهی است، و خداوند در وعده خود تخلّف نمی‌کند.

جبرئیل به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله فرمود؛ میان من و پروردگارم ۷۰ حجاب از نور و آتش است که اگر نزدیک‌ترین آن‌ها را ببینم می‌سوزم.

از سدرة المنتهی بیرون شدم تا به یکی از حجب عزّت رسیدم، و آن‌گاه به حجاب بعدی مسیر را ادامه دادم و با براق هفتاد حجاب را در نوردیدم که میان هر دو حجابی پانصد سال (نوری) راه بود، در علیین، دریاها، نورها و حجاب‌ها دیدم که اگر آن‌ها نباشند هر چه در زیر آن است، از نور عرش می‌سوزد.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد جان مؤمن را بگیرد، می‌فرماید: ای فرشته مرگ، تو و یارانت به سوی بنده‌ام بروید. چرا که رنج و سختی او برای من به درازا کشیده است، پس روحش را نزد من بیاور تا او را نزد خودم به آرامش برسانم. پس فرشته مرگ با چهره‌ای نیکو و لباس‌هایی پاکیزه و بویی خوش نزد او می‌آید و بر آستانه در می‌ایستد و از هیچ دربانی اجازه نمی‌گیرد، و هیچ پوششی را نمی‌درد، و هیچ دری را نمی‌شکند و همراه او پانصد از فرشتگان کمک دهنده هستند که به همراه خود تنه‌های ریحان و حریر سفید و مشک تیزبوی دارند، پس می‌گویند: سلام بر تو ای دوست خدا، بشارت باد بر تو که پروردگارت به تو سلام می‌رساند، و او از تو خشنود است و خشمگین نیست. و بشارت باد بر تو به روح و ریحان و بهشت پر نعمت. فرمود: اما روح عبارت است از آسایش از دنیا و بلاهای آن، و اما ریحان یعنی از هر چیز پاکیزه‌ای در بهشت بر صورتش گذاشته می‌شود و رایحه آن به روحش می‌رسد. پس او همواره در آسایش و راحتی خواهند بود تا آن‌که روحش از بدن بیرون می‌رود.

سپس رضوان نگهبان بهشت نزد او می‌آید و شربتی از بهشت به او می‌نوشاند که در قبر و قیامت تشنه نخواهد شد تا آن‌که سیراب وارد بهشت می‌شود. پس می‌گوید: ای فرشته مرگ، روحم را به من بازگردان تا از جسمم سپاس‌گزاری کند، و جسمم نیز از روحم سپاس‌گزاری نماید. فرمود: پس فرشته مرگ می‌گوید: هریک از شما باید از دیگری سپاس‌گزاری نماید. پس روح می‌گوید: خداوند برترین پاداشی که به جسمی می‌دهد را به تو عطا کند، همانا تو در فرمان برداری خداوند شتابان بودی و در نافرمانی او سست بودی. پس خداوند بهترین پاداشی را که به جسمی می‌دهد از جانب من به تو ببخشد، پس درود بر تو باد تا روز قیامت، و جسم نیز مانند همین سخنان را به روح می‌گوید، پس فرشته مرگ فریاد می‌زند: ای روح پاکیزه، از دنیا بیرون‌شو در حالی که در امان و رحمت هستی و به آرزوی خود رسیده‌ای. فرمود: فرشتگان گردش پراکنده می‌شوند و سختی‌ها از او برداشته می‌شود و ورودی‌ها برایش آسان می‌گردد و به سوی زندگی ابدی ره‌سپار می‌شود. فرمود: سپس خداوند برای او دو صف از فرشتگان را برانگیخته می‌سازد که روح او را نمی‌گیرند، پس در دو دسته میان قبر و جایگاه او بر می‌خیزند و برای او طلب آمرزش کرده و شفاعت می‌نمایند. فرمود: پس فرشته مرگ او را از آن سرگرم می‌سازد و آرزوهایش را در دل او می‌اندازد و از جانب خداوند او را به کرامت و نیکی بشارت می‌دهد، همان‌گونه که مادر کودکش را فریب می‌دهد. و او را با روغن و ریحان و جاودانگی روح آغشته می‌کند، و خودش و پدر و مادرش را فدای او می‌کند. فرمود: پس هنگامی که روحش به گلوگاه می‌رسد، دو فرشته نگهبانی که همراه او بودند می‌گویند: ای فرشته مرگ، با دوست ما مهربان باش و بر او آسان بگیر، که او برادری نیکو و هم‌نشینی نیکو بود

که از ما خسته نمی‌شد و تاکنون خداوند را خشمگین نکرده است. پس هنگامی که روحش خارج شود، مانند درخت‌چه خرمایی سفید که در مشک سفید قرار گرفته خواهد بود. و از هر ریحان بهشتی در آن قرار داده می‌شود، و قبض کنندگان آن را به آسمان بالا می‌برند، فرمود: پس درهای آسمان برایش گشوده می‌گردند و دربانان به آن‌ها می‌گویند: خداوند او را زنده بدارد، چه جسم نیکویی بود آن که این روح را درخود داشت. همانا اعمال صالح او از این‌جا می‌گذشت و ما صدای شیرین تلاوت قرآن او را می‌شنیدیم. فرمود: پس درهای آسمان و دربانان آن برای از دست دادن او خواهند گریست و می‌گویند: پروردگارا، همانا این بنده‌ات اعمال شایسته‌ای داشت و ما شیرینی صدایش را با خواندن قرآن می‌شنیدیم. و می‌گویند: خداوندا، به جای او برای ما بنده‌ای قرار ده تا آن چه را از او می‌شنیدیم به گوش‌های ما برساند. و خداوند هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. پس او را به سمت زندگانی بالا می‌برند که همه فرشتگان آسمان او را به سوی فراخی‌اش می‌خوانند. و برای او شفاعت کرده و طلب آمرزش می‌کنند و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: رحمت و آسایش از سوی من بر او باد. و روح مؤمنان به دیدار او می‌آیند همان‌گونه که گمشده‌ای به دیدار گمشده‌اش می‌رود. پس بعضی از آنان به بعضی دیگر می‌گویند: این روح را رها کنید تا به هوش آید. چرا که او از رنجی بزرگ بیرون شده است. پس هنگامی که به آرامش رسید به سویش آیند و از او پرس و جو کنند و می‌گویند: فلانی و فلانی چه کردند؟ پس اگر از دنیا رفته باشد بر او گریه می‌کنند و استرجاع می‌خوانند و می‌گویند: مادرش که آتش سوزان بود او را برد، پس «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون» همانا ما از سوی خداییم و به سوی خدا باز می‌گردیم.

فرمود: پس خداوند می‌فرماید: به او بازگردانیدش، پس من آنان را از آن آفریدم و در آن بازشان می‌گردانم و بار دیگر از آن بیرون‌شان خواهم ساخت. فرمود: پس هنگامی که تخت او را حمل کردند فرشتگان پیکرش را بر می‌دارند و از آن به خوبی محافظت می‌کنند. و شیطان‌ها در دو سو ایستاده و از دور دست‌ها نگاه می‌کنند و هیچ دسترسی به آنان ندارند و راهی به سویشان نمی‌یابند. پس هنگامی که به قبر می‌رسند قطعه‌های زمین مانند باغ‌های سبز به سویشان بر می‌خیزند. پس هر قطعه‌ای از آن‌ها می‌گوید: پروردگارا، او را درون من قرار بده، فرمود: پس او را می‌آورند تا این که در گودالی که خداوند مقدر کرده قرار می‌دهند، پس صورت نیکویی نزدش می‌آید. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من عمل صالح تو هستم. امروز به فرمان خداوند برایت پناهگاهی مطمئن و سپر و سلاحی برایت خواهم بود. فرمود: پس می‌گوید: همانا به خدا سوگند اگر می‌دانستم تو در این‌جا هستی خود را برایت به رنج می‌افکندم. و مال و فرزندانم مرا فریب نمی‌دادند. پس می‌گوید: ای دوست‌دار خدا، بشارت باد تو را به نیکی، پس به خدا سوگند که او صدای به هم خوردن کفش‌هایشان را به هنگام بازگشت می‌شنود، و تکاندن گرد و خاک دست‌هایشان را نیز پس از به پایان رساندن، همانا روحش بازگردانده شده و آنان نمی‌دانند. فرمود: پس زمین می‌گوید: خوش آمدی ای دوست خدا، خوش آمدی، همانا سوگند به خدا که من تو را دوست می‌داشتم در حالی که تو بر روی من بودی پس امروز که درون من جاگرفته‌ای بیشتر دوستت می‌دارم. سوگند به خدا که همسایه‌ای نیکو برایت خواهم بود و خوابگاهت را خنک و گوارا قرار خواهم داد و مکان ورودت را فراخ سازم. همانا من باغی از باغ‌های بهشت هستم یا گودالی از گودال‌های جهنم.

فرمود: سپس خداوند فرشته‌ای را به سویش می‌فرستد و با بال‌هایش بر راست و چپ و مقابل و پشت سر او می‌افکند. پس از هر سو راهش را چهل فرسخ نور می‌گستراند. در این هنگام قبرش را نور فرا می‌گیرد، فرمود: سپس نکیر و منکر بر او وارد می‌شوند و آن‌ها دو فرشته سیاه چهره هستند که با دندان‌های پیشین خود قبر را جستجو می‌کنند، موهایشان به قدری بلند است که در آن پیچیده می‌شوند، مردمک چشم‌های‌شان مانند دیگ جوشانی است. صداهای‌شان مانند رعد طوفانی است، و چشم‌های‌شان هم‌چون آذرخش پرنور است، پس او را سرزنش می‌کنند و بر او فریاد می‌کشند و می‌گویند: پروردگارت کیست؟ پیامبرت کیست؟ دینت چیست و پیشوایت کیست؟ پس همانا مؤمن خشمگین می‌شود تا این‌که توکل بر خدا او را از تکیه به هر چیز می‌رهاند، نه خویشاوندی و نه نسبتی نخواهد بود. پس می‌گوید: پروردگار من و پروردگار شما و پروردگار هر چیز اللّٰه است و پیامبرم و پیامبر شما محمد خاتم پیامبران است، و دین من اسلام است که خداوند هیچ دینی را جز آن نمی‌پذیرد و پیشوایم قرآن است که سرپرست دیگر کتاب‌های آسمانی است و همان قرآن عظیم است. پس می‌گویند: راست گفتی و موفق شدی، خداوند تو را موفق بدارد و هدایت کند. بنگر که پایین پاهایت چه می‌بینی. پس در این هنگام دری از آتش می‌بیند و می‌گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون» همانا ما از سوی خداییم و به سوی خدا بازمی گردیم. گمان من به پرودرگار عالمیان چنین نبود، پس آن دو می‌گویند: ای دوست خدا، اندوهگین باش و نترس و بشارت باد بر تو و شادمان باش که این برای تو نیست و تو نیز برای آن نیستی. فقط خداوند می‌خواست به تو نشان دهد که تو را از چه چیز نجات بخشیده است و خنکای آمرزش خود را به تو بچشاند.

این در برای تو قفل زده شده و تو هرگز وارد آتش نخواهی شد. نگاه کن که بالای سرت چه چیز قرار دارد، پس در این هنگام خانه‌های خود را در بهشت می‌بیند و همسرانش که از حورالعین هستند. فرمود: پس او ناگاه بر می‌خیزد تا همسرانش که از حورالعین هستند را درآغوش بگیرد، پس آن دو فرشته می‌گویند: ای دوست خدا، تو خواهران و برادرانی داری که هنوز نرسیده‌اند، پس تا روز قیامت با شادمانی بخواب همچو عاشقی که در حجله‌اش خفته است. فرمود: پس برایش بستر می‌گسترانند و لحد می‌چینند و به خدا سوگند هیچ کودکی همچون او با ناز در خوابی سنگین در برابر مادر و پدرش نخفته است. فرمود: پس هنگامی که روز قیامت فرارسد پاره‌ای آتش نزد او می‌آید و پیرامون او می‌گردند. پس چون او همواره ملازم سوره تنزیل سجده و «تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ» بوده است، تبارک نزد او می‌ایستد و تنزیل سجده روانه می‌شود و می‌گوید: من با شفاعتی از جانب خداوند آمده‌ام. پس دسته‌ای عذاب از جانب راستش می‌آید و نماز می‌گوید: از دوست خدا دور شو پس تو به سوی او راهی نخواهی یافت. پس از جانب چپ او می‌آید و در این حال زکات می‌گوید: از دوست خدا دور شو که تو را بر او راهی نخواهد بود. سپس از بالای سرش به سوی او می‌آید و قرآن می‌گوید: از دوست خدا دور شو که نمی‌توانی از جانب من به او راهی بیابی. پس دسته‌های آتش خشمگین باز می‌گردد و می‌گوید: بگیرید دوست خدا و دوستتان را، فرمود: پس صبر در حالی که در قبر او جای گرفته می‌گوید: سوگند به خدا امروز چیزی مانع نشد که دوست خدا را یاری کنم مگر این‌که به آن چه شما داشتید می‌نگریستم.

پس چون شما بر عذاب قبر و سختی آن برای دوست خدا چیره شدید من ذخیره و پناه‌گاه او در پای میزان و پل جهنم و رسیدن به پیش‌گاه خدا خواهم بود. پس امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: برای دوستان خدا از خانه‌هایشان در بهشت تا قبر نود و نه در گشوده می‌شود و روح و ریحان و بوی خوش و لذت و نور بهشت تا روز قیامت به او می‌رسد. پس چیزی برای او دوست داشتنی‌تر از دیدار خداوند نخواهد بود. فرمود: پس می‌گوید: بارالها، برپایی قیامت را برایم نزدیک گردان تا به سوی خانواده و مال خود بازگردم. پس هنگامی که صیحه قیامت بر می‌خیزد او در حالی از قبرش بر می‌خیزد که عورتش پوشیده و ترسش آرام گرفته و امنیت و امان به او داده شده است. و بشارت روح و رضوان و همسران نیکو به او داده شده است. پس دو فرشته‌ای که در زندگی دنیا همراه او بوده‌اند به استقبالش می‌آیند و گرد و خاک از سر و صورتش بر می‌گیرند و از او جدا نمی‌شوند و او را بشارت داده و آرزوهایش را یادآوری می‌کنند و هر هراسی از وحشت‌های روز قیامت به او برسد را دور می‌سازند. به او می‌گویند: ای دوست خدا، در این روز نه ترسی برای تو خواهد بود و نه اندوهی و ما همان دو کسی هستیم که کار تو در دنیا به ما واگذار شده بود، و ما امروز در آخرت نیز دوست و همراه تو خواهیم بود، بنگر «تِلْكُمُ الْجَنَّة» {آن بهشت شما است} که با «أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُون» {اعمالی که انجام داده‌اید آن را به ارث برده اید.} فرمود: پس در سایه عرش می‌ایستد و خداوند تبارک و تعالی به او نزدیک می‌شود تا آن که میان او و بنده‌اش حجابی از نور قرار خواهد داشت، پس به او می‌گوید: درود بر تو، و همین چهره‌اش را روشن و قلبش را شادمان می‌سازد و از شادمانی تا هفتاد ذراع قد می‌کشد.

پس چهره‌اش مانند ماه و قدش به بلندی آدم و صورتش مانند یوسف و زبانش زبان محمد صلی الله علیه و آله و قلبش قلب ایوب خواهد بود و هر گناهی که از او بخشیده می‌شود به سجده می‌افتد. پس می‌گوید: بنده‌ام، نامه‌ات را بخوان، پس بنده‌هایش از ترس و وحشت به لرزه می‌افتد. خداوند جبار می‌گوید: آیا ما بر گناهانت افزودیم یا نیکی‌هایت را کم کردیم؟ می‌گوید: نه مولای من، بلکه تو بر عدل و قسط استواری و تو برترین جداکنندگان هستی. پس می‌فرماید: ای بنده‌ام، آیا از من شرم نکردی و از من نترسیدی و پروا نکردی؟ پس می‌گوید: پروردگارا، اشتباه کردم، پس مرا رسوا نکن که بندگانت تماشایم می‌کنند. فرمود: خداوند جبار می‌فرماید: ای خطا کار، به عزتم سوگند امروز رسوایت نمی‌کنم. پس گناهانش میان او و خداوند پوشیده می‌ماند و نیکی‌هایش برای بندگان آشکار می‌ماند. فرمود: پس هرگاه او را به گناهش سرزنش کند می‌گوید: مولای من، به راستی اگر مرا به آتش بفرستی برایم دوست داشتنی‌تر از این است که سرزنشم نمایی. پس خداوند جبار می‌فرماید: آیا به یاد داری که در فلان روز گرسنه‌ای را سیر نمودی و روزی به یکی از برادران مؤمنت رسیدی و او را پوشاندی در حالی که احرام بسته بودی در بیابان‌ها برای من حج گزاردی، دیدگانت را از ترس فروگذاشتی و از بیم شب را بیدار ماندی، گوشه چشمت را به خاطر پروای از من فروافکندی، پس به واسطه این‌ها نیکی‌هایت پاداش داده می‌شود و بدی‌هایت آمرزیده می‌شود. پس در این هنگام چهره‌اش نورانی شده و قلبش شادمان می‌گردد و تاجی بر سرش نهاده می‌شود و زیورها بر دستانش نهاده می‌گردد. سپس می‌گوید: ای جبرئیل، با بنده‌ام برو و بخشش‌های مرا حبه او نشان بده.

پس از نزد خداوند بیرون می‌رود در حالی که نامه‌اش را با دست راست گرفته است، پس تا جایی که چشم کار می‌کند آن را می‌گستراند و نامه‌اش را برای زنان و مردان مؤمن می‌گشاید و صدا می‌زند: «هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ فَهُوَ فِی عِیشَةٍ راضِیَة» {هان، بیایید و نامه مرا بخوانید، همانا من گمان داشتم که روزی مورد پرسش قرار خواهم گرفت، پس او در زندگی رضایت‌مندی خواهد بود.} پس هنگامی که به در بهشت می‌رسند به او گفته می‌شود: جواز عبور را بده، می‌گوید: این جواز من است که در آن نوشته شده: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم» {به نام خداوند بخشنده مهربان.} این جوازی است از سوی خداوند عزیز و حکیم که به فلان بن فلان اجازه می‌دهد و از سوی پروردگار عالمیان است، پس منادی با صدایی که همه می‌شنوند فریاد می‌زند: آگاه باشید که فلان بن فلان به رستگاری دست یافت که پس از آن هرگز نگون‌بخت نخواهد شد. پس وارد بهشت می‌شود و در آن هنگام درختی را می‌بیند که دارای «ظِلٍّ مَمْدُودٍ وَ ماءٍ مَسْکُوب» {سایه‌ای کشیده و آبی سرازیر} و میوه‌های آویخته است، و از پایین آن دو چشمه جوشان جاری است. پس به سوی یکی از آن‌ها رفته و خود را شستشو می‌دهد و شادمان و خرم از آن بیرون می‌آید. سپس از چشمه دیگر می‌نوشد و درونش هیچ پیچش و بیماری و دردی نمی‌ماند. و این معنای فرموده خداوند است که: «وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُورا» {و پروردگارشان شرابی پاکیزه به آنان می‌نوشاند.} سپس فرشتگان به استقبالش خواهند آمد و می‌گویند: پاکیزه شدی، پس همراه با جاودانان وارد آن شو. پس وارد آن می‌شود و دو صف از درختان را می‌بیند که شاخه‌های‌شان از مروارید و شاخه‌های کوچک‌تر آن زیورها هستند.

میوه‌هایش مانند سینه‌های دختران دوشیزه است. پس فرشتگان به استقبالش می‌آیند در حالی که همراه خود ناقه‌ها و اسب‌های تاتاری و زیورها و لباس‌های فاخر دارند. پس می‌گویند: ای دوست خدا، بر آن‌چه می‌خواهی سوار شو و آن چه را می‌خواهی بپوش و آن‌چه را می‌خواهی درخواست کن. فرمود: پس بر هر آن چه بخواهد نشسته و هر چه را بخواهد می‌پوشد، که ناقه یا اسبی از نور و لباس و زیوری از نور است و در خانه‌ای از نور می‌رود و فرشتگان و خدمت‌گزاران و برده‌هایی از نور دارد که فرشتگان از هیبت نورهایی که می‌بینند بیم‌ناک می‌شوند. پس بعضی از آن‌ها به بعضی دیگر می‌گویند: دور بمانید چرا که گروهی از سوی خداوند بردبار و آمرزنده آمدند. فرمود: پس به اولین قصری که برای اوست می‌نگرد که از نقره است، پس همسرانش بالای آن ایستاده‌اند و می‌گویند: خوش آمدی، خوش آمدی نزد ما فرود آی. پس می‌خواهد در آن قصر پیاده شود که فرشتگان به او می‌گویند: ای ولی خدا، راه بیفت که این و دیگر قصرها از آن تو هستند. تا این‌که به قصری از طلا می‌رسد که با مروارید و یاقوت آذین‌بندی شده است. پس همسرانش بالای آن ایستاده‌اند و می‌گویند: خوش آمدی، خوش آمدی نزد ما فرود آی. پس می‌خواهد در آن قصر پیاده شود که فرشتگان به او می‌گویند: ای ولی خدا، راه بیفت که این و دیگر قصرها از آن تو هستند. سپس به قصری از یاقوت سرخ می‌رسد که با مروارید و یاقوت زینت داده شده، پس می‌خواهد در آن قصر پیاده شود که فرشتگان به او می‌گویند: ای ولی خدا، راه بیفت که این و دیگر قصرها از آن تو هستند. فرمود: و هم چنان می‌رود تا این‌که همه هزار قصر را می‌بیند و هر یک از آن‌ها چشمانش را خیره کرده و همه آن‌ها را در زمانی کوتاه‌تر از چشم بر هم زدن می‌پیماید.

هنگامی که به آخرین قصر می‌رسد سرش را به زیر می‌افکند. فرشتگان می‌گویند: تو را چه شده ای دوست خدا؟ می‌گوید: به خدا سوگند نزدیک بود چشمانم تاریک شوند. پس می‌گویند: ای دوست خدا، بشارت باد بر تو، چرا که در بهشت نابینایی و گنگی وجود ندارد. پس به قصری می‌رسند که درون آن از بیرونش دیده می‌شود و بیرون آن از داخلش نمایان است. آجری از آن طلا و آجری دیگر از نقره و دیگری از مروارید و ملاط آن مشک است. با کنگره‌هایی از نور آن‌را گرامی داشته که می‌درخشند و می‌توان چهره خود را در دیوار آن دید. و این معنای فرموده خداوند است: «خِتامُهُ مِسْک» {مهری از مشک بر آن است} یعنی مهر شراب. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله حورالعین را بیان کردند. پس ام‌سلمه پرسید: پدر و مادرم به فدایت، آیا ما بر آنان برتری داریم؟ فرمومد: بله، با نمازها و روزه‌ها و عبادات شما برای خداوند، مانند ظاهر بر باطن هستید. و چنین بیان فرمود: که خداوند در بهشت حورالعین را همراه با درخت آن آفریده است، و آنان را برای همسرانشان در دنیا نگاه داشته است. هر یک از آن‌ها هفتاد زیور دارد که سفیدی ساق آن‌ها از زیر زیورهای هفتادگانه آشکار است همان‌گونه که شراب سرخ در شیشه سفید و رشته سفید در یاقوت سرخ نمایان است. با نیروی شهوت صد مرد چهل ساله با او نزدیکی می‌کند در حالی که آنان دوشیزگانی هم سن و سال هستند، هر چه به نکاح درآیند باز دوشیزه هستند. «لَمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌ» {پیش از این هیچ انسان یا جنی آنان را لمس نکرده است} می‌گوید: تا کنون هیچ انسان و جنی با آنان تماس نداشته است. «فِیهِنَّ خَیْراتٌ حِسانٌ» {زنان نیکو در آن هستند} یعنی اخلاق نیک و چهره‌های زیبا دارند. «کَأَنَّهُنَّ الْیاقُوتُ وَ الْمَرْجانُ» {گویا آن‌ها یاقوت و مرجان هستند.}

یعنی پاکی یاقوت و سفیدی مروارید دارند. فرمود: و همانا در بهشت رودی است که در ساحل آن دخترانی نشسته‌اند. پروردگار تبارک و تعالی به آنان وحی می‌فرستد: تمجید و تسبیح و حمد مرا به گوش بندگانم برسانید. پس آنان صدا را به نغمه‌ها و آهنگی که هیچ‌کس مانند آن را نشنیده بلند می‌کنند و بهشتیان به شادی و طرب درآیند. و همانا در تاریکی شب زنی نزد ولی خدا می‌آید که از همسران او نیست، پس نور و روشنایی او قصرها و خانه‌ها را پر می‌کند. پس او گمان می‌کند پروردگارش بر او نمایان شده یا فرشته‌ای از فرشتگان اوست، پس سرش را بلند می‌کند و می‌بیند او زنی است که از روشنایی او نزدیک است چشمانش نابینا شوند. صدا می‌زند: اکنون نوبت ماست که از شما چیزی به ما برسد. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من از کسانی هستم که خداوند در قرآن نامشان را برده است: «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ» {هرچه بخواهند در آن هست، و نزد ما بیشتر است.} پس با نیروی صد جوان با او نزدیکی می‌کند و هفتاد سال از سال‌های اولین او را در آغوش می‌کشد. و نمی داند آیا به چهره‌اش نگاه کند یا به پشتش و یا به ساق‌هایش. و به هر چیز او که بنگرد از شدت نور و جلای آن خویش را می‌بیند. سپس زنی زیباتر و خوشبوتر از اولی نزدیکش شده و صدا می‌زند: اکنون نوبت ماست که از شما چیزی به ما برسد. می‌پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می‌دهد: من از کسانی هستم که خداوند در قرآن نامشان را برده است: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» {هیچ کس نمی‌داند چه چیزهایی برایش پنهان داشته‌ایم که روشنایی دیده در آن است، پاداشی برای آن چه انجام می‌دادند.} فرمود: و هر کس وارد بهشت می‌شود پانصد همسر از حوریان دارد که همراه هر یک هفتاد خدمتکار و کنیز است.

گویا آن‌ها مرواریدهای پراکنده‌اند، گویا آن‌ها مرواریدهای پوشیده‌اند، و معنای پوشیده مانند مروارید در صدف است که هیچ دستی به آن نرسیده و هیچ چشمی آن را ندیده است. اما پراکنده شده یعنی در فراوانی، و او هفت قصر دارد که هر قصر هفتاد خانه و در هر خانه هفتاد تخت و بالای هر تخت همسری از حورالعین قرار دارد. «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ أَنْهارٌ مِنْ ماءٍ غَيْرِ آسِنٍ» {از پایین‌شان رودهایی جاری است، رودهایی از آب نیالوده.} شفاف که تیره نیست. «وَ أَنْهارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» {و رودهایی از شیر که مزه آن دگرگون نشود} از پستان چارپایان خارج نشده است، «وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى» {و رودهایی از عسل مصفی} که از شکم زنبورها خارج نشده است، «وَ أَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ» {و رودهایی از شراب لذت بخش برای نوشندگان} که آن‌ها را با قدم هایشان آبگیری نکرده‌اند. پس هنگامی که میل به غذا داشته باشند پرندگانی سفید نزدشان آیند و بال‌هایشان را بالا می‌برند و از هر نوع غذا که میل داشته باشند می‌خورند. اگر بخواهند نشسته و اگر بخواهند تکیه‌زده و می‌خورند. و اگر میل به میوه داشته باشند شاخه‌ها به سویشان دراز می‌شوند و از هر چه بخواهند می‌خورند. فرمود: «وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» {و فرشتگان از هر در بر آنان وارد می‌شوند و می‌گویند: درود بر شما باد برای صبری که پیشه کردید، پس این سرا چه پایان نیکویی است} و در همین حال هستند که صدایی از پایین عرش می‌شنوند که ای اهل بهشت، بازگشت خود را چگونه می‌بینید؟ پس می‌گویند: برترین بازگشت چنین بازگشتی است، و برترین پاداش پاداشی است که به ما داده شده است.

همانا ما صدا را شنیدیم و مشتاق نگریستن به انوار شکوهمند تو شدیم و این برترین پاداش ماست، و تو آن را وعده دادی و تو در وعده‌ات خلاف نمی‌کنی. پس خداوند به حجاب‌ها فرمان می‌دهد تا برخیزند، در این هنگام هفتاد هزار حجاب برخاسته و بر ناقه‌ها و اسب‌های تاتاری سوار می‌شوند، در حالی که زیورها و لباس‌های فاخر دارند، پس درسایه درخت به راه می‌افتند تا این که به دارالسلام می‌رسند و آن سرای خداوند و سرای شکوه و نور و شادمانی و کرامت است. پس صدا را می‌شنوند و می‌گویند: مولای ما، شیرینی سخنت را شنیدیم، پس نور چهره‌ات را نیز به ما بنمایان. پس خداوند سبحان بر آنان تجلی می‌کند تا این‌که به نور چهره‌اش را که از هر چشمی پوشیده است می‌نگرند. پس نمی‌توانند خودداری کنند و سجده‌کنان بر زمین می‌افتند و می‌گویند: منزهی، ما تو را چنان که شایسته است عبادت نکردیم ای بزرگ، پس می‌فرماید: ای بندگان من، سرها را بلند کنید که این‌جا سرای عمل نیست بلکه سرای بزرگی و درخواست و نعمت است، رنج و سختی از شما دور شده است، پس هنگامی که سرها را بردارند چهره‌هایشان از شدت نور حق تعالی هفتاد برابر نورانی‌تر شده است. سپس خداوند متعال می‌فرماید: ای فرشتگان من، به آنان خوراک و شراب بدهید، پس انواع غذاهایی که مانند آن‌ها دیده نشده می‌آورند، طعم آن هم چون شهد و به سفیدی برف و نرمی کره هستند و هنگامی که آن را می‌خورند به یک‌دیگر می‌گویند: غذایی که پیش از این در بهشت داشتیم در برابر این غذا مانند رؤیا است. سپس پروردگار جبار می‌فرماید: ای فرشتگان من، آنان را سیراب نمایید، پس نوشیدنی‌هایی می‌آورند و دوستان خدا آن را می‌گیرند و شربتی می‌نوشند که تاکنون مانند آن را ننوشیده‌اند.

سپس می‌فرماید: ای فرشتگانم، آنان را خوشبو سازید، پس نسیمی از زیر عرش بر آنان می‌وزد که همراه آن مشکی است از برف سفیدتر و چهره‌ها و پیشانی‌ها و پهلوهایشان را دگرگون می‌سازد و نامش مثیره است. در این حال قادر به تماشای نور حق تعالی می‌باشند. پس می‌گویند: ای مولای ما، شیرینی سخن و نگریستن به نور چهره‌ات برای ما کافی است، ما چیزی جز آن نمی‌خواهیم و به دنبال دگرگونی به چیز دیگری نیستیم. پس خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من می‌دانم شما به همسرانتان مشتاقید و آنان نیز مشتاق شما هستند. پس می‌گویند: پروردگارا، چقدر از آن چه درون بندگانت می‌گذرد آگاهی، خداوند می‌فرماید: چگونه آگاه نباشم در حالی که من شما را آفریده‌ام و روح‌های شما را در بدن‌هایتان قرار داده‌ام و پس از مرگ دوباره آن را به شما بازگرداندم و به آن‌ها گفتم: درون بندگان من به بهترین شکل جای‌گیر. به سوی همسران‌تان بازگردید. پس می‌گویند: پروردگارا، برای ما موعدی قرار بده، پس می‌فرماید: هر جمعه می‌توانید به دیدار بیایید. و میان هر دو جمعه به حساب شما هفتاد هزار سال است. فرمود: پس باز می‌گردند و به هر یک از آنان اناری سبز داده می‌شود که در هر یک هفتاد لباس فاخر است که کسی مانند آن را ندیده است. پس روانه می‌شوند و بعضی از پسران به پیشواز آنان می‌آیند تا مژده ورودشان را به همسران آنان بدهند، که بر درگاه بهشت ایستاده‌اند. پس هنگامی که به یکی از آن‌ها نزدیک می‌شود بدون بدی او را نمی‌شناسد و به او می‌گوید: عزیزم هنگامی که می‌رفتی چنین نبودی، می‌گوید: عزیزم، مرا سرزنش می‌کنی که چنین هستم، در حالی که من به نور چهره پروردگار بزرگ و بلند مرتبه‌ام نگریسته‌ام و چهره‌ام از نور چهره او روشن شده است.

سپس از او روی گردانده و به او نگاه می‌کند و می‌گوید: عزیزم هنگامی که تو را ترک می‌کردم چنین نبودی، می‌گوید: عزیزم، مرا سرزنش می‌کنی که چنین هستم، در حالی که من به نور کسی نگریسته‌ام که نظر به چهره پروردگار بزرگ و بلند مرتبه کرده است. پس چهره‌ام با دیدن چهره کسی که پروردگار را دیده است هفتاد برابر نورانی شده است، پس در آستانه خیمه او را در آغوش می‌کشد و پروردگار تبارک و تعالی به ایشان می‌خندد و آنان با انگشت‌های خود صدا می‌زنند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُورٌ» {سپاس خدایی راست که اندوه را از ما برداشت، به راستی پروردگار ما آمرزنده و شکرگزار است.} پس فرمود: سپس به پیامبران و صدیقان و شهیدان اجازه داده می‌شود و برای پیامبران منبرهایی از نور قرار داده می‌شود و برای صدیقان تخت‌هایی از نور و برای شهیدان کرسی‌هایی از نور قرار می‌دهند. سپس خداوند متعال می‌فرماید: درود و خوشامد بر گروه‌ها و زائران و همسایگان من باد. ای فرشتگان من، آنان را با غذا پذیرایی کنید که دیر زمانی است مردم می‌خورند و آنان گرسنه‌اند، و دیر زمانی است که مردم سیراب هستند و آنان تشنه کامند، و مردم خفته و آنان ایستاده‌اند. و دیر زمانی است که مردم در امان هستند و آنان بیم‌ناکند. فرمود: پس برایشان غذاهایی می‌آورند که مانند آن‌ها دیده نشده است. طعم آن هم‌چون شهد شیرین و مانند کره نرم و مانند برف سفید است. سپس می‌فرماید: ای فرشتگان من، با میوه‌ها از آن‌ها پذیرایی نمایید، پس میوه‌های گوناگونی به آنان می‌دهند که مانند آن دیده نشده و خرمای تازه و چرب به سفیدی برف و نرمی کره به آنان داده می‌شود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانا دانه‌ای انار می‌افتد و چهره بعضی را از یک‌دیگر می‌پوشاند.

سپس می‌فرماید: ای فرشتگان من آنان را بپوشانید، پس آنان به سوی درختی در بهشت می‌روند و لباس‌هایی از آن به ایشان می‌بخشند که با نور پروردگار رحمن زدوده شده است، سپس می‌فرماید: آنان را خوشبو کنید، پس نسیمی به نام مثیره از پایین عرش می‌وزد که از برف سفیدتر است، چهره‌ها و پیشانی‌ها و پهلوهایشان را دگرگون می‌کند و پس از آن خداوند تبارک و تعالی بر آنان تجلی می‌کند تا این‌که نور چهره‌اش را که از هر نگاهی پوشیده است می‌بینند و می‌گویند: پاک و منزهی ای بزرگ، ما تو را آن‌چنان که شایسته است پرستش نکردیم. سپس پروردگار سبحان که بزرگ و بلند مرتبه است و معبودی جز او نیست می‌فرماید: بر شماست که هر جمعه به دیدار بیایید و میان هر دو جمعه به حساب شما هفت هزار سال است. به راستی تخت‌های بهشت از مروارید و یاقوت هستند، و این معنای فرموده خداوند است که: «عَلی سُرُرٍ مَوْضُونَة» {بر تخت‌های صف کشیده و به هم پیوسته}، یعنی میان تخت‌ها تخته‌های مروارید و یاقوت قرار دارد که روی آن‌ها حجله‌هایی از مروارید و یاقوت قرار داده شده که از پر مرغان سبک‌تر و از حریر نرم‌تر است، و روی تخت‌ها به اندازه شصت اتاق از اتاق‌های دنیا فرش نهاده شده که بالای یک‌دیگر نهاده شده‌اند. و این معنای فرموده خداوند است: «وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ» {و فرش‌هایی بالا رفته}، و نیز فرموده: «عَلَی الْأَرائِکِ یَنْظُرُونَ» {بر تخت‌های مجلل تماشا می‌کنند}.

به دنبال واژه‌هایی گشتم...

تا زیبایی تو را توصیف کنم

اما هر چقدر تلاش کردم

هیچ واژه‌ای شایسته نبود

کوشش کردم تا...

کلمه مناسبی برای تو بیابم

لغات عاجزند از توصیفِ...

آن‌چه در اعماق وجود من است

پاک و منزه است خدا، و ستایش مخصوص خداوند است، خدایی جز الله وجود ندارد، و خدا بزرگتر است

زمین و آسمان‌ها، جن و انس

همه، تو را ستایش می‌کنند

پس هر دو جهان مست می‌شوند

وقتی روح، این کلام را تلاوت می‌کند

پاک و منزه است خدا، و ستایش مخصوص خداوند است، خدایی جز الله وجود ندارد، و خدا بزرگتر است

در هوای تو

پر می‌گشایم

به‌امیدی که روزی

سوی تو آیم

در وصف تو

جمله‌ها را گشتم

کلمه‌ای نجستم

جز این‌که گویم

پاک و منزه است خدا، و ستایش مخصوص خداوند است، خدایی جز الله وجود ندارد، و خدا بزرگتر است.

رسول خدا حضرت محمد (ص) فرمود: این زمین با تمام کسانی که روی آن هستند در مقایسه با زمینی که زیر آن است هم‌چون حلقه‌ای است رها شده در یک صحرای صاف، و این دو با تمام کسانی که درون آن‌ها و روی آن‌ها وجود دارند، در مقایسه با زمینی که زیر آن‌هاست، هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است، ...تا این‌که به هفتمی رسید، و آن هفت زمین با همه آنان بر پشت خروس، هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است و خروس دو بال دارد، بالی در شرق و بالی در مغرب و دو پایش در حد فاصل میان دو زمین قرار دارد، و آن هفت زمین و خروس با تمام آن بر صخره(کمربندی کهکشان) قرار دارند که هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است، و صخره با همه آن، بر پشت نهنگ(کهکشان) قرار دارند که هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است

و آن هفت زمین، خروس، صخره و نهنگ با همه آن، بر دریای تاریک(سلسله اعصاب متصل کیهان){ماده تاریک؛ درصد بسیاری از مناطق شناسایی شده در فضا توسط ماده تاریک به تسلط گرفته شده است} قرار گرفته‌اند که هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است و هفت زمین، خروس، صخره، نهنگ و دریای تاریک بر روی هوا در حال حرکت(منطقه هوشمند خلقت) قرار دارد هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است و هفت زمین، خروس، صخره، نهنگ، دریای تاریک و هوا بر خاک(قسمت پوشیده شده بر سلسله عوالم)، هم‌چون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است. هفت زمین، خروس، صخره، نهنگ، دریای تاریک، هوا و خاک و هر آن‌کس که درون آن است و روی آن است، در مقایسه با آسمان اول(تمام مجموعه کهکشان‌ها، سحابی‌ها، ستارگان، سیارات، منظومات شمسی و... شناسایی‌شده)، هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است، و تمام این‌ها و آسمان دنیا با هر آن‌کس که روی آن و هر آن‌کس که درون آن است در مقایسه با آسمانی که بالای آن است هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است و این دو آسمان و هر آن‌کس که درون‌شان و هر آن‌کس که رویشان است در مقایسه با آسمانی که بالای این دو است، هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است تا این‌که به هفتمی رسید، و تمام آنان با هر آن‌کس که درون‌شان و روی‌شان است، در مقایسه با دریای پوشیده شده بر مردم زمین، هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است، و این هفت آسمان و دریای پنهان در مقایسه با کوه‌های تگرگ هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است و این هفت آسمان، دریای پوشیده شده و کوه‌های تگرگ در مقایسه با هوایی که قلب‌ها در آن حیران می‌گردند، هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است

و این هفت آسمان، دریای پنهان، کوه‌های تگرگ و هوا در مقایسه با حجاب‌های نور، هم‌چون حلقه‌ای در بیابان است و این هفت آسمان، دریای پنهان، کوه‌های تگرگ، هوا و حجاب‌های نور، در مقایسه با کرسی، هم‌چون حلقه‌ای رها شده در صحرایی صاف است. و این هفت آسمان، دریای پوشیده شده، کوه‌های تگرگ، هوا، حجاب‌های نور و کرسی نزد عرش، هم‌چون حلقه‌ای رها شده در فلات‌اند.

از علی بن ابی طالب درباره حجاب‌های آسمان پرسیدند؛ امام در پاسخ فرمودند: حجاب‌ها در هفت است، اندازه هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و در ازای آن پانصد سال. دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته‌اند که هر کدام نیروی همه پری و آدمی را دارند، برخی از آن حجاب‌ها تاریکی‌ست، برخی نور، آتش، دود، ابر، برق، رعد، روشنی، ریگ، کوه، غبار، آب، برخی نهرهاست آن‌ها حجاب‌های گوناگون‌اند که کلفتی هر حجابی هفتاد هزار سال است. آن‌گاه سراپرده‌های جلال است که شصت‌سرا پرده‌اند و در هر سراپرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سراپرده تا سراپرده دیگر فاصله پانصد سال است. بعد از آن سراپرده ارجمندیست...

حضرت امیرالمؤمنین علی فرمود: من به راه‌های آسمان‌ها آشناتر از راه‌های زمین هستم؛ ما اسم پنهان(اسرارآمیز) کتاب خداوند هستیم؛ ما اسماء حسنی هستیم که وقتی خدا را به آن اسم‌ها بخوانند، جواب خواهد داد؛ ما نام‌های نوشته‌شده بر عرش بزرگ هستیم؛ به واسطه ما خداوند عزوجل آسمان‌ها، زمین، کرسی، عرش، بهشت و جهنم را آفرید؛ ملائکه از ما تسبیح، تقدیس، توحید، تهلیل و تکبیر را آموختند؛ ما همان کلماتی هستیم که آدم از خدا دریافت کرد و پروردگار توبه‌اش را پذیرفت.

پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله: خداوند، دریایی از نور دارد که پیرامون آن، فرشتگانی از نور بر فراز کوهی از نور هستند و در دست‌های‌شان، نیزه‌هایی از نور است که پیرامون آن دریا، به تسبیح‌گویی مشغول‌اند. سپس علی بن ابی طالب علیه‌السلام فرمودند: در طبقات آسمان‌ها جایی به اندازه تخته‌پوستی وجود ندارد، مگر این‌که بر آن فرشته‌ای سجده‌کنان است، یا کوشا و چالاک. بر اثر طاعت دراز مدّت، علم و معرفت آن‌ها نسبت به پروردگارشان افزون می‌شود و عزّت و اقتدار پروردگارشان در دل‌های آن‌ها پر شکوه‌تر می‌گردد.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلم «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ» را تا پایان خواند، سپس فرمود: راستی من می‌بینم آن‌چه را شما نمی‌بینید و می‌شنوم آن‌چه را شما نمی‌شنوید، آسمان سنگین است و می‌سزد که سنگین باشد، در آن جای چهار انگشت نیست جز آنکه فرشته‌ای در آن سر به سجده دارد، به خدا اگر آن‌چه می‌دانم می‌دانستید کم می‌خندیدید و پر می‌گریستید، و با زنان هم‌بستر نمی‌شدید که کام گیرید، و به تپه‌ها بر می‌آمدید و به خدای عزوجل پناهنده می‌شدید.

عبداللّٰه بن مسعود گوید: بر رسول خدا وارد گشته و سلام کرده و گفتم: یا رسول اللّٰه، حق را آن گونه که عیان باشد به من نشان به‌دهید. فرمود؛ خداوند من و علی و حسن و حسین را از نور قداست (خاص و درخشان) خود آفرید، و چون اراده فرمود خلق را آفرینش کند، نور مرا شکافت و از آن آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ پس به خدا سوگند که منزلت من از آسمان‌ها و زمین ارجمندتر است. و نور علی را شکافت و از آن عرش و کرسی را آفرید، و به خدا سوگند، علی ارجمندتر از عرش و کرسی است. و نور حسن را شکافت و از آن حوریان و فرشتگان را آفرید؛ و به خدا سوگند، حسن از حوریان و فرشتگان ارجمندتر است. و نور حسین را شکافت و از آن لوح و قلم را آفرید، و به خدا سوگند حسین از لوح و قلم ارجمندتر است؛ و از این پس بود که مشارق و مغارب عالم، تاریک گشت.

پس فرشتگان فریاد برآورده و گفتند: ای خدای ما و ای سرور ما، تو را به حق اشباحی که آفریده‌ای سوگند می‌دهیم که ما را از این تاریکی نجات دهی. در این هنگام خداوند کلامی دیگر فرمود و از آن روحی آفرید و نور آن روح را حمل کرد و خداوند حضرت زهرا، فاطمه خلق فرمود و او را در مقابل عرش قرار داد، پس مشارق و مغارب به نور او روشن و درخشان گردید و به همین دلیل «زهراء» نامیده شد.

تجربه نزدیک به مرگ؛ تمامی رنگ‌ها با روح صحبت می‌کردند و در جایگاه سبز و خرم و بسیار زیبا بودند. رنگ‌های سبزش شبیه رنگ سبز این دنیا نبود، جان و نفس داشت و زنده بود و مثل رنگ‌های مایع که به همه جا پاشیده شده، تمام اطراف من پر از رنگ‌های زنده کرده بود. از شدت شوق و ذوق بلند بلند می‌خندیدم. سبزه‌ها با یه نسیم خنک و با رنگ‌های افسانه‌ای به چپ و راست در حرکت بودن و درختان باشکوه کنار یک رود زیبا منظرهای بسیار رویایی رو ایجاد کرده بود، احساس می‌کردم همه‌چیز در این فضا یه سرود مشترک ستایش می‌کنند. سپس خودم را در میان ابرهایی صورتی و طلایی یافتم که بسیار زیبا و پف دار بودند. آن‌ها بسیار با شکوه بودند و من از زیبایی آن‌ها در حیرت مانده بودم. احساس بسیار پر قدرت و عمیقی از آرامش و عشق کامل و تمام می‌کردم. گویی هر پرز بدن من باز شده و تمام این عشق و آرامش را جذب می‌کند و من در آن غرق گشته‌ام. من در این عشق زیبای عمیق آسوده بودم و احساس کامل بودن و به طور کامل مورد قبول بودن داشتم. هنوز هیچ ایده‌ای نداشتم که چه خبر شده است.

من در حال حرکت در این ابرها در جهت افقی بودم و احساس نمی‌کردم که به سمت بالا یا پایین در حرکت هستم. همانطور که من در آن باغ ایستاده بودم، دوباره متوجه زیبایی و درخشش رنگ‌های گل‌ها، درختان، و چمن آن‌جا شدم. رنگ قرمز قرمزتر، و صورتی صورتی‌تر و زرد زردتر بود. رنگ‌ها زنده‌تر و درخشان‌تر از هر چیزی که هرگز دیده بودم بودند. هوا بوی معطر و شیرینی داشت و بسیار تمیز و خالص بود. لمس کردن چمن‌ها احساس خنک و مطبوعی داشت، مانند یک روز زیبای بهاری. پرنده‌ها بر روی درختان آواز می‌خواندند و من یک چشمه را دیدم که همانطور که جریان آب در آن از روی سنگ‌ها عبور می‌کردند، قطرات آن مانند الماس در نور آفتاب برق می‌زد. آوای یک موسیقی به گوشم می‌رسید که از هرچه هرگز شنیده بودم زیباتر بود. در آن موقع متوجه شدم که هر چیزی (در آن‌جا) آوا و طنین خود را دارد. درختان، برگهای درختان، چمن، سنگ‌ها، جریان آب، پرندگان، و... هر کدام آوای خاص خود را داشتند و وقتی که تمام آن‌ها با هم جمع و ترکیب می‌شدند، صدای آن زیباترین سمفونی بود که هرگز خلق شده است. خارق‌العاده‌تر این بود که همه و هرچیز در بهشت با آوا و سرود خود مشغول ستایش خداوند بود. این آوا و طنین از درون همه‌چیز به بیرون می‌تراوید و زیباترین چیزی بود که هرگز شنیده بودم. در حالی که به اطرافم نگاه می‌کردم متوجه شدم رنگ‌ها بسیار شفاف و درخشان هستند و هوا تمیز و مطبوع است. می‌توانستم آواز پرندگان و صدای جریان آبی که گویی از یک چشمه در آن نزدیکی می‌آمد را بشنوم. آن‌جا پر از گل و درخت بود و چمن در زیر پایم احساسی دلنشین و نرم داشت. یک نسیم ملایم و مطبوع پوست من را نوازش می‌کرد.

همانطور که در این مکان خارق‌العاده ایستاده بودم، احساس حضوری بسیار عظیم را در اطرافم داشتم که به درون من عشق می‌ریخت. من احساس شعفی فوق‌العاده می‌کردم و تنها کاری که می‌توانستم بکنم این بود که در بهت و حیرت از این همه زیبایی و عشق که در تمام دور و اطرافم بود به سر ببرم. در سمت چپم یک آسمان عظیم به رنگ آبی کریستالی دیدم و یک آبشار زیبا و چمن‌های سبز و زنده که در اطراف آبشار روییده بودند. یک دروازه عظیم سنگی آن‌جا بود که با خود فکر کردم باید دروازهٔ بهشت باشد. نگاه کردم که ببینم این دروازه تا کجا کشیده شده است. به نظر می‌رسید که به گونه‌ای تا بی‌نهایت رفته و با افق ممزوج شده بود. می‌توانستم تمامی جهات را به‌طور همزمان ببینم. دید من به اندازه‌ای شفاف و غنی و زنده بود که در بعد مادی نمی‌توان آن را یافت. نه تنها می‌توانستم چیزها را ببینم، بلکه می‌توانستم آن‌ها را حس کنم. همه‌چیز، حتی سیاره‌ها و ستاره‌ها زنده بودند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله فرمود: چون خدا عرش را آفرید ۳۶۰ هزار رکن برایش آفرید، و در هر رکنی ۳۶۰ هزار فرشته آفرید که هرگاه خدا به کوچک‌ترین آن‌ها اجازه فرماید تا هفت آسمان و هفت زمین را ببلعد، (در وصف عظمت آن) میان دو آرواره‌اش چون ریگی در بیابانی پهناور باشد، پس خدا به آن‌ها فرمود: ای بنده‌هایم عرش را بردارید سپس بر آن هم‌دست شدند و نتوانستند آن را بردارند و نه این‌که آن را بجنبانند، و خدا با هر کدام یکی دیگر آفرید، و نتوانستند او را از جا برکنند، و خدا با هر یک ده تا آفرید و نتوانستند آن را بجنبانند

و خدا به شماره هر یک، مانند همه آن‌ها را آفرید، و باز هم نتوانستند آن را بجنبانند، خداوند عزوجل به همه فرمود: آن را به من وانهید تا به نیروی خودم نگه‌اش دارم. صورت و تمثال تمام مخلوقات خدا چه در دریا باشند و چه در خشکی، در عرش الهی موجود است و این تأویل کلام خداوند است که می‌فرماید: «وَإِن مِّن شَیءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ»، وسعت عرش چنان است که اگر فاصله میان یک پایه عرش تا پایه دیگر را پرنده‌ای سریع السیر پرواز کند، هزار سال به طول انجامد. عرش الهی هر روز با هفتاد رنگ نور پوشانده می‌شود که هیچ یک از مخلوقات توان نگریستن به آن را ندارند و تمام این اشیاء در عرش الهی چون انگشتری در بیابان است.

علی بن حسین علیه السلام فرمودند: همانا خداوند عزوجل عرش را در چهار مرحله خلق کرد و قبل از آن تنها سه‌چیز آفریده بود؛ هوا، قلم و نور. سپس از آن نورهای مختلفی به وجود آورد، و از جمله آن نورها، نور سبز است که رنگ‌های سبز، زرد، سرخ و سفید از آن پدید آمده است و نور سفید، نور تمامی نورهاست که روشنایی صبح نیز از آن گرفته شده است. سپس عرش را هفتاد طبقه گردانید. استحکام هر طبقه‌ای از عرش، به مانند استحکام ابتدای عرش تا پایین‌ترین مکان آن می‌باشد و در هر طبقه‌ای فرشتگانی تسبیح خدای عزوجل را می‌گویند و با آواهایی متفاوت و زبان‌هایی مختلف به تقدیس او می‌پردازند و اگر به یکی از آن زبان‌ها اجازه داده شود تا صدایش را به قسمت پایین خود برساند، کوه‌ها، شهرها و دژها نابود می‌شوند و دریاها منفجر می‌گردند

و هر آن چه در پایین آن ملائکه قرار دارد، هلاک می‌شود. عرش هشت ستون دارد و هر ستونی را تعدادی بی‌شمار از فرشته که عددشان را تنها خدا می‌داند، حمل می‌کنند و در شب و روز خدا را تسبیح می‌گویند و از این کار خسته نمی‌شوند و اگر به اندازه یک چشم به هم زدن، احساسی از آن چه بالای عرش است، به چیزی منتقل شود، او احساس جبروت و کبریا و عظمت و پاکی و رحمت علم خداوند را در می‌یابد و هیچ گفته‌ای بالاتر از این وجود ندارد.

تجربه نزدیک به مرگ؛ من به سیاحت و گشت و گزار در جهان مهمان شده بودم. در یک آن، با سرعت فکر، به مرکز ستاره‌هایی که در حال تولد و شکل گرفتن بودند رفتم؛ ابرنواخترهایی که در حال انفجار بودند؛ ستاره‌هایی که به پایان عمر خود رسیده بودند؛ چشم‌انداز کهکشان‌ها که با شکوه و عظمت در میان فضا با درخشش می‌چرخیدند، من جمله کهکشان. این سفر اثر و احساسی را در من باقی گذاشت: در این باره که تمام جهان از یک منبع واحد و یک‌پارچه است و از یک جنس درست شده. ناگهان خودم را در محیطی بدون محدودیت و گستردگی بی‌نهایت احساس کردم. این حس را پیدا کردم که گویی یک سلول از میلیاردها سلول متعلق به یک بدن واحد می‌باشم که از قید بدن رها شده و در فضای لایتناهی و پر از فیوضات الهی شناور هستم. در آن لحظه خودم را در مقابل ذات اقدس الهی حاضر یافتم از شدت کوچکی و ناچیزی خودم در مقابل عظمت پروردگار جهانیان احساس نیستی و عدم داشتم.

ذات کبریایی پروردگار آن‌چنان با عظمت و دوست داشتنی بود که به هیچ عنوان قابل وصف نمی‌باشد مانند یک قطره باران در اقیانوس بی‌کران. در فاصله نزدیکی برج‌ها و ساختمان‌های عظیمی را دیدم که همگی با رنگ‌های باور نکردنی و جذاب برق می‌زدند. آسمان با رنگ‌های مختلف از آبی گرفته تا بنفش می‌درخشید. دشت‌های سرسبز گسترده و درختان با شکوه بودند. من در راه خانه‌ای بودم که به آن تعلق داشتم و از آن‌جا آمده بودم. در تمام اطرافم ستاره‌ها و سیارات و کهکشان‌ها و جهان‌ها را می‌دیدم که هر یک از خود درخشش حیات را صادر می‌کردند. نه حیات به گونه‌ای که ما آن را تعریف می‌کنیم، بلکه یک انرژی، یک ارتعاش، یک فضا و اتمسفر پر از شادی و شعف که همه ما بخشی از آن و در جزئی از کل هستیم. من نگاه کردم و منظره‌ای شبیه به یک کهکشان پر از ستاره در پیش روی من بود. بی‌نهایت نقطه درخشان و نورانی که من هم یکی از آن‌ها بودم. ما همه در آن‌جا حضور داشتیم و همه به هم متصل بودیم. همه‌چیز از عشق ساخته شده بود و دارای روح و حیات بودند. همه ما به هم متصلیم و در حقیقت همه ما با هم یکی هستیم. همهٔ ما با هم آوازی میخواندیم که در حقیقت مناجات و ستایش الهی بود. این سرود و نجوایی درباره‌ی عشق بود که زیباترین موسیقی‌های روی زمین در برابر آن ناشیانه به نظر می‌رسند. گویی می‌توانستی این موسیقی و آوا را لمس کرده و بچشی و حس کنی. آن به درون من وارد می‌شد و به آن معنایی کاملاً جدید می‌بخشید. احساس می‌کردم در اعماق فضا هستم، در فاصله‌های بسیار دور از تمام کهکشان‌ها و ستاره‌ها، تریلیون‌ها سال نوری دورتر از هر گونه منظومه یا سیاره یا موجود دیگر. گویی من در دورترین لبهٔ جهان قرار داشتم اما ما با یک‌دیگر یک ضمیر و ادراک واحد را تشکیل می‌داده بودیم.

من یک چشمه را دیدم همان‌طور که جریان آب در آن از روی سنگ‌ها عبور می‌کردند، قطرات آن مانند الماس در نور آفتاب برق می‌زد. آوای یک موسیقی به گوشم می‌رسید که از هرچه از قبل شنیده بودم زیباتر بود. در آن موقع متوجه شدم که هر چیزی آوا و طنین خود را دارد. درختان، چمن، سنگ‌ها، جریان آب، پرندگان و... هر کدام آوای خاص خود را داشتند و وقتی که تمام آن‌ها با هم جمع و ترکیب می‌شدند، صدای آن زیباترین سمفونی بود که در گیتی خلق شده است. خارق‌العاده‌تر این بود که همه و هرچیز در بهشت با آوا و سرود خود مشغول ستایش خداوند بود. من احساس شعفی فوق‌العاده می‌کردم در سمت چپم یک آسمان عظیم به رنگ آبی کریستالی دیدم و یک آبشار زیبا و چمن‌های سبز و زنده که در اطراف آبشار روییده بودند. یک دروازه عظیم سنگی آن‌جا بود که با خود فکر کردم باید دروازۀ بهشت باشد. به نظر می‌رسید که به گونه‌ای تا بی‌نهایت رفته و با افق ممزوج شده بود. می‌توانستم تمامی جهات را به‌طور همزمان ببینم. دید من به اندازه‌ای شفاف و غنی و زنده بود که در بعد مادی نمی‌توان آن را یافت. نه تنها می‌توانستم چیزها را ببینم، بلکه می‌توانستم آن‌ها را حس کنم. همه‌چیز، حتی سیاره‌ها و ستاره‌ها زنده بودند.

پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزوجل نهری در بهشت به من عطا فرموده که از زیر عرش می‌گذرد و هزار هزار قصر بر آن است که یک بنا آن زرین و بنای دیگر سیمین و گیاهش زعفران و سنگریزه‌اش در و یاقوت و زمینش از مشک سفید است

و آن فضلی‌ست برای من و برای امت من. سپس حضرت اوصاف آب کوثر را چنین توصیف فرمودند: طبع آن در سردی و خنکی مانند کافور بوده، بوی آن هم‌چون بوی مشک، طعمش نظیر طعم زنجبیل، شیرین‌تر از عسل، نرم‌تر و لطیف‌تر از سر شیر، صاف‌تر از اشک چشم، پاک‌تر از عنبر، از تسنیم که چاهی است در بهشت خارج می‌گردد، در جوی‌های بهشت عبور می‌کند، از روی ریگ‌های بهشتی که در و یاقوت هستند جاری می‌باشد، کاسه‌هائی در آن است که عدد آن‌ها از ستارگان آسمان بیشتر می‌باشد، بوی خوش آن از مسافتی که باید آن را ظرف هزار سال پیمود به مشام می‌آید، کاسه‌های درون آن از زر و سیم و انواع و اقسام جواهر قیمتی است، از آن هر بوی خوش و نسیم معطری به صورت شارب می‌وزد تا جایی که شارب می‌گوید: کاش من را در همین جا به حال خود بگذارند، حاضر نیستم این‌جا را به جای دیگری تبدیل کرده و آن را تغییر دهم. خداوند تعالی عرش و کرسی را از نورش آفرید و عرش به کرسی چسبیده، و فرشته‌ها درون کرسی‌اند، و پیرامون عرش چهار نهر است؛ نهری از نور که می‌درخشد، نهری از آتش که زبانه می‌کشد، و نهری از برف سفید که دیده‌ها را خیره می‌کند، و نهری از آب، و فرشته‌ها در این نهرها ایستاده‌اند، و خدا را تسبیح می‌گویند، عرش به شماره زبان همه خلق زبان دارد، و با همه آن‌ها خدا را تسبیح و ذکر می‌گوید.

تجربه نزدیک به مرگ؛ خود را در یک فضای تهی که رنگ خاکستری خیلی روشن و نقره‌ای داشت یافتم. سپس خود را در حال ایستادن روی سطحی یافتم که سطح سیارهٔ زمین نبود. می‌دانستم که به سوی دیگر گذر کرده‌ام. مسحور زیبایی زمین الماس گونهٔ آن‌جا شده بودم که گویی چیزی بین کریستال کوارتز و مرمر سفید بود. در همه جا قطعات بزرگ و بلند الماس که از زمین بیرون زده بودند دیده می‌شدند. آن‌ها چنان صیقلی بوده و برق می‌زدند که نمی‌خواستم از این منظره چشم بردارم. در بهشت زمان وجود ندارد و به خاطر همین نمی‌دانم که هر قسمت از سفرم چقدر طول کشید. از طرفی به نظر می‌رسید که همه‌چیز خیلی سریع اتفاق افتاد، و از طرف دیگر هم به نظر می‌رسید که زمان متوقف شده. احساس می‌کردم گویی یک سِرُم بزرگ از دانش و آگاهی به من وصل شده است. این همه اطلاعات و آگاهی به درون من سرازیر می‌شد، قبل از این‌که حتی کلماتی برای پرسیدن سؤال مناسب داشته باشم. آن چنان احساس شعف و سرافرازی می‌کردم که علت و معانی همه‌چیز برایم جا می‌افتاد. همه‌چیز بسیار ساده و من بود. درون نور می‌دانستم که هر چیز و هرکس به او متصل است. خدا درون همه است، همیشه و برای ابد. درون نور شفای تمام دردها بود، درون نور تمام حکمت و دانش مربوط به هر سیاره و هر کهکشان و هر جهان وجود داشت. در حقیقت، نور خود حکمت و خرد و عشقی ورای درک و فهم بود. سیارات، ستاره‌ها، کهکشان‌ها و خوشه‌های کهکشان‌ها را می‌دیدم که همگی در آغوش الهی جهانی دربر گرفته می‌شدند. احساس من در آغوش او، عشق، خلسه، امنیت، آرامش، سکون، گسترش، آزادی و خوشحالی بود. احساس می‌کردم که با تمامی هستی یکی و متحد هستم.

سوره الغافر آیه۷

الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَّحْمَهً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ

فرشتگانی که حاملان عرشند و آن‌ها که گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند (و می‌گویند:) پروردگارا! رحمت و علم تو همه‌چیز را فرا گرفته است. پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه‌دار.

سوره التغابن آیه۱

یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند. مالکیّت و حاکمیت و ستایش مخصوص اوست. و او بر همه چیز تواناست.

سوره الفاطر آیه۱

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَهِ رُسُلًا أُولِی أَجْنِحَهٍ مَّثْنَىٰ و ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ يَزِيدُ فِی الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِير

ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است، که فرشتگان را رسولانی قرار داد دارای بال‌های دوگانه و سه گانه و چهارگانه، او هرچه بخواهد در آفرینش می‌افزاید، زیرا خداوند بر هر چیزی تواناست.

رازی در تفسیر خود روایت کرده که شمار بنی آدم یک دهم جنیان هستند، و جنیان همه یک دهم جانداران بیابان، و آنان همه یک دهم پرنده‌ها، و آنان همه یک دهم جانداران دریا، و آنان همه یک دهم فرشته‌های گماشته بر زمین، و آنان همه یک دهم فرشته‌های آسمان دنیا، و آنان همه یک دهم فرشته‌های آسمان دوم، و به همین ترتیب تا آسمان هفتم، سپس همه در برابر فرشته‌های کرسی کمتر و اندک هستند. سپس همه آنان یک دهم فرشته‌های یک سراپرده از سراپرده‌های عرشند که تعداد آن‌ها ششصد هزار است. و چون درازای هر سراپرده و پهنا و بلندیش با آسمان‌ها و زمین‌ها و آن‌چه در آن‌ها و میان آن‌ها است سنجیده شود، همه این‌ها در برابرش اندک‌ند، و اندازه کوچکی و به اندازه جای پایی در آن نیست جز این‌که فرشته‌ای در آن به سجده است یا در رکوع، و یا بر سر پا ایستاده و زمزمه‌کنان مشغول به تسبیح و تقدیس.

سپس همه اینان در برابر فرشته‌ها که گرد عرش می‌گردند، مانند یک قطره هستند در دریا و تعدادشان را جز خدا نمی‌داند، سپس با این‌ها است فرشته‌های لوح که پیروان اسرافیل‌اند، و فرشته‌هایی که سپاهیان جبرئیل‌اند، و همه شنوا و فرمان‌بردارند و سستی ندارند، و مشغول عبادت و پرستش خدای سبحان هستند، و زبان‌شان به ذکر و تعظیم‌ش گشوده است و از روزی که آفریده شدند، به هم در آن پیشی می‌گیرند. در آنان و لحظات شب و روز از پرستش او تکبر نمی‌ورزند و خسته نمی‌شوند. اجناس آن‌ها شماره ندارند، و نه مدت عمرشان، و نه کیفیت عبادات‌شان، و این است تحقیق حقیقت ملکوتش جل جلاله، چنان‌چه فرمود: «و مایعلم جنود ربّک إلّا هو»، {و (شماره) سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند.}

«بستان الواعظین» به نقل از ابن عباس آورده است: اسرافیل از خدا خواست که به او قدرت هفت آسمان را ببخشد. اما خداوند قدرت و قوت هفت زمین را به او داد. در نتیجه قدرت کوه‌ها و بادها و قدرت درندگان در اختیار او بود. از فرق سرش تا پاهایش پر از مو و دهان و زبان بود که پوشیده از پر بودند. با هر یک از آن زبان ها، به یک‌میلیون زبان گوناگون خدا را تسبیح می‌گوید: از هر نفسی فرشته‌ای به وجود می‌آید که خداوند را تا روز قیامت تسبیح می‌گوید. آن‌ها مقربان درگاه هستند و عرش را حمل می‌کنند و نویسندگان اعمال هستند و همه مانند اسرافیل می‌باشند. اگر تمامی دریاها و نهرها بر سر اسرافیل ریخته شود، قطره‌ای از آن بر روی زمین نمی‌افتد.

اگر خداوند جلوی گریه‌ها و اشک‌هایش را نگرفته بود، حتماً زمین از اشک‌هایش پر می‌شد و به طوفان نوح تبدیل می‌شد. از عظمت و بزرگی اسرافیل همان بس که اگر جبرئیل سیصد سال بین لب و بینی او پرواز کند، به آخر آن نمی رسد، اما میکائیل را خداوند پانصد سال پس از اسرافیل آفریده است. از فرق سرش تا نوک پایش پوشیده از موهایی از زعفران است، و بال‌های او از زبرجد سبز رنگ. بر روی هر تار مو یک‌میلیون چهره وجود دارد و در روی هر چهره یک‌میلیون دهان و در داخل هر دهانی یک‌میلیون زبان و بر هر زبانی یک‌میلیون چشم که برای آمرزش مؤمنان گناه‌کار اشک می‌ریزند. با هر چشم و زبانی طلب بخشش می‌کنند. از هر چشمی هفتاد میلیون قطره اشک می‌ریزد که هر قطره از آن تبدیل به فرشته‌ای می‌شوند به شکل میکائیل که «کروبیان» نام دارند و آنان یاران میکائیل هستند و بر باران و گیاه و برگ‌ها و میوه‌ها گمارده شده‌اند و نظارت دارند. و اما جبرئیل؛ خداوند او را پانصد سال پس از میکائیل آفرید و دارای یک‌میلیون و ششصد بال است. از فرق سرش تا نوک پایش موهایی از زعفران روییده است. خورشید در میان دو چشم او قرار دارد و هر تار مویی، یک ماه و چند ستاره است. و هر روز، سیصد و شصت بار در دریایی از نور وارد می‌شود، و وقتی از آن خارج می‌شود، از بالش قطره‌ای می‌چکد و به فرشته‌ای تبدیل می‌شود که به شکل جبرئیل است. این فرشتگان تا روز قیامت به تسبیح خداوند مشغول هستند و آن‌ها روحانیون هستند. هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شبانه به آسمان صعود داده شد، جبرئیل وی را به رودخانه‌ای رساند که به آن «نور» گویند و آن همان رودخانه و نوری است که این سخن خدای تبارک و تعالی: «جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» بدان اشاره دارد.

پس هنگامی که او را به آن رودخانه برد، جبرئیل به وی گفت: ای محمد! به برکت خدای عز و جلّ عبور کن، زیرا که خداوند، بینش و بصیرت تو را نورانی ساخت و راه‌ها را برای تو هموار کرد و گسترانید. به درستی که هیچ کس از این رودخانه عبور نکرده است، نه فرشتگان مقرب درگاه خداوندی و نه پیامبران فرو فرستاده وی. ولی من هر روز یک بار در آن غوطه ور می‌شوم و سپس بیرون می‌آیم و بال‌هایم را تکان می‌دهم و هیچ قطره‌ای از بال‌هایم نمی‌افتد، مگر این که خدای تبارک و تعالی از آن قطره فرشته‌ای مقرب بیافریند که دارای بیست هزار چهره و چهل هزار زبان هستند به طوری که هر زبان با زبانی سخن می‌گوید و زبان دیگر آن را در نمی‌یابد.

وكلي محتاج

أنت لك الغنى

ومثلي من يخطئ

ومثلك من يعفو

أنت الذي أبدى

أبدى الوداد تكرما

ومثلك من يرعى

ومثلي من يجفو

وما طاب عيش

لم تکن فیه واصلاً

ولم یصف، لا واللّه أنیَّ له یصفو

لا اله الا اللّه

امیرمومنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: خدا بود و هیچ چیز با او نبود، نخستین چیزی که آفرید نور حبیب خود محمد چهارصد و بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش آب و کرسی و آسمان‌ها و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و فرشتگان و آدم و حوا بود، وقتی خداوند متعال نور پیامبرمان محمد صلّی اللّه علیه و آله را آفرید، ایشان هزار سال پیش روی خداوند عزوجل ایستاد حال آن‌که خداوند را تسبیح و تحمید می‌گفت و خداوند تبارک و تعالی به او می‌نگریست و می‌فرمود: ای بنده‌ام! تو مراد و مرید هستی و تو برگزیده من در میان آفریدگان من و عزّت و جلال من هستی، اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم سپس نور حضرت درخشید و پرتوش فراز رفت و خداوند از آن دوازده حجاب آفرید که نخستین آن‌ها حجاب قدرت بود و سپس حجاب عظمت، عزت، هیبت، جبروت، رحمت، نبوت، کبریا، منزلت، رفعت، سعادت و شفاعت آن‌گاه خداوند متعال به نور رسول خدا امر فرمود تا در حجاب قدرت داخل شود. سپس خداوند متعال از نور محمد بیست دریای نور آفرید و در هر دریا علومی بود که تنها خداوند متعال آن‌ها را می‌دانست، سپس به نور محمد فرمود به دریای عزت فرود آی و او فرود آمد، سپس به دریای صبر، خشوع، تواضع، رضا، وفا، حلم، تقوا، خشیت، توبه، عمل، زیادت، هدایت، صیانت و سپس به دریای حیا.

تا این که نور حضرت در بیست دریا غوطه خورد. سپس خداوند متعال از نور محمد گوهری آفرید و آن را به دو نیم کرد، آن‌گاه با چشم هیبت به نیمی از آن نگریست و آن نیمه آبی گوارا شد، بعد با چشم شفقت به نیمه دیگر نگریست و از آن عرش را آفرید و عرش بر روی آب استیلا یافت، آن‌گاه از نور عرش کرسی را آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید. سپس از نور محمد بهشت را آفرید و آن را با چهار چیز آراست: عظمت و جلال و سخاوت و امانت، و آن را از برای اولیا و فرمان‌بران خود گذاشت. آن‌گاه با چشم هیبت به بقیه آن گوهر نگریست و آن بقیه ذوب شد. سپس از دودش آسمان‌ها را و از کَفَش زمین‌ها را آفرید. چون خداوند متعال زمین را آفرید، زمین هم‌چون کشتی با ساکنان خود در تلاطم افتاد. از این رو خداوند کوه‌ها را آفرید و زمین را با آن‌ها میخ کوب کرد. سپس خداوند متعال عرش را از دو پرتو آفرید، یکی فضل و دیگری عدل. آن دو پرتو به فرمان خداوند نفسی کشیدند و خداوند از آن دو چهار چیز آفرید: عقل و حلم و علم و سخاوت. سپس از عقل ترس را و از علم رضایت را و از حلم مودت را و از سخاوت محبت را آفرید. بعد این‌ها را در گِل محمد درآمیخت و سپس ارواح مومنان امت محمد را آفرید. آن‌گاه خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز و روشنی و تاریکی و بقیه فرشتگان را از نور محمد آفرید. وقتی نورها کامل شدند، نور محمد هفتاد و سه هزار سال به زیر عرش ساکن شد و سپس به آسمان هفتم منتقل شد و سپس به آسمان ششم و سپس به آسمان پنجم و سپس به آسمان چهارم و سپس به آسمان سوم و سپس به آسمان دوم و سپس به آسمان دنیا. نور حضرت در آسمان برجا ماند تا این‌که خداوند متعال اراده کرد که آدم را بیافریند.

محمّد بن مروان می‌گوید از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: خداوند ما را از نور عظمت خود آفرید سپس ما را از طینتی مخزون و پنهان از زیر عرش صورت بخشید، آن نور را در این طینت قرار داد؛ بنابراین ما هم از جهت خلقت و هم از جهت بشر بودن نورانی هستیم. و هیچ کس بهره‌ای از گونه خلقت ما ندارد. و ارواح شیعیان ما را از بدن‌های ما آفرید و بدن‌هایشان را از طینتی مخزون و پنهان که پایین‌تر از آن طینت بود خلق نمود. و برای هیچ کس نصیبی در چگونگی خلقت آن‌ها قرار نداد به جز انبیا و مرسلین. بی‌سابقه ماده و مواد مخلوقات را لباس هستی پوشاند، و آفرینش را آغاز کرد، بدون به کار گیری اندیشه و سود جستن از تجربه و آزمایش، و بدون آن‌که حرکتی از خود پدید آورده، و فکر و خیالی که تردید و اضطراب در آن روا دارد. موجودات را پس از به وجود آمدن به مدار اوقاتشان تحویل داد، و بین اشیاء گوناگون ارتباط و هماهنگی برقرار کرد، ذات هر یک را اثر و طبیعتی معین داد، و آن اثر را لازمه وجود او نمود، در حالی که به تمام اشیاء پیش از به وجود آمدنشان دانا، و به حدود و انجام کارشان محیط و آگاه، و به اجزا و جوانب همه آن‌ها آگاه و آشنا بود. معبودم، زبان‌ها از ادای ثنایت آن‌چنان‌که شایسته عظمت توست کوتاه است و خردها از درک ژرفای جمالت ناتوان است و دیده‌ها از تماشای بزرگی‌های ذاتت درمانده است، برای انسان‌ها راهی به‌سوی شناسایی‌ات جز ناتوانی از شناختنت قرار ندادی، معبودم، ما را از کسانی قرار ده که شاخسارهای اشتیاق به سویت در بوستان‌های سینه‌هایشان استوار و پابرجا شده است و سوز عشقت در کانون دل‌هایشان برافروخته، از این روی به آشیانه اندیشه‌های والا جای گیرند و در گلستان قرب و مکاشفه‌ات خوش‌گذرانی می‌کنند و از حوض‌های محبّتت با جام ملاطفت می‌نوشند.

و در کنار نهرهای حسن‌نیّت و خیرخواهی‌ات وارد می‌شوند، درحالی‌که پرده از دیدگانشان برداشته شده و تاریکی دودلی از باورها و درون‌هایشان دور گشته و خلجان شک از دل‌ها و باطنشان بیرون رفته و سینه‌هایشان با تحقّق معرفت، گشوده شده و همّتشان برای پیشی گرفتن در میدان خوشبختی بر اثر زهد، بلندی گرفته و نوشیدنشان در چشمه زلال کردار، گوارا شده و باطنشان در مجلس انس، پاکیزه گشته و راهشان در جای ترسناک، ایمنی یافته و جانشان با رجوع به رب الارباب، اطمینان یافته؛ و ارواحشان به نیکبختی و رستگاری، یقین یافته و دیدگانشان با نظر به محبوبشان، روشنی گرفته و آرامششان با دریافت خواهش و رسیدن به آرزو، استقرار یافته و تجارتشان در فروش دنیا به آخرت سودبخش بوده، خدایا، چه لذّت‌بخش است در دل‌ها خاطرات الهام گرفته از یادت و چقدر شیرین است پویش به‌سوی تو با مرکب اندیشه‌ها در راه‌های غیب و طعم عشقت چه خوش و شربت مقام قربت چقدر گوارا است، پس ما را از راندن و دور کردنت پناه ده و از ویژه‌ترین عارفانت و شایسته‌ترین بندگانت و راست‌گوترین فرمان‌برانت و خالص‌ترین پرستندگانت قرار داده...

أتيتني ساعةَ يأس

ناديتك فكنت الآسي

من دونكَ ما معنى عمري؟

لا أدري غيباً

ولا الكون أدري

من أجلكَ سوف أضحي

من أجلك أُعطي روحي

وحياتي لأكونَ معك

أشعر أحيانا بضياع

من ظلمٍ قاسٍ وخداع

والآن جميعُ مرادي

أن أكونَ معك

به سویم آمدی

در هنگام ناامیدی

من تو را صدا زدم

تو آن‌جا بودی

بدون تو

زندگی‌ام چه معنایی داشت؟

وقتی که غیب را نمی‌شناختم

و جهان‌های مابین را

برای تو خود را قربانی می‌کنم

جانم را فدایت می‌کنم

هر چیزی را...

فقط برای این‌که با تو باشم

من خیلی احساس بی پناهی می‌کنم

در زمانی که

این همه آزار و دروغ را می‌بینم

اکنون تنها چیزی که می‌خواهم

این است که با تو باشم

خدایا بر سرور ما مصطفی درود فرست، بر دوستت، پیامبرت، مصطفی

درست را از نادرست به من نمایاندی

به من آموختی که قوی باشم

بیش از هر زمان دیگری به تو نیاز دارم

ای فرستاده خدا یا رسول اللّٰه

به سویم آمدی

در آن ساعت نیاز

بیش از هر زمان دیگری به تو نیاز دارم

ای فرستاده خدا یا رسول اللّٰه

تو قلبم را از عشق سرشار کردی

نور بالاتر را به من نشان دادی

اکنون تنها چیزی که می‌خواهم

این است که با تو باشم

تو یگانه عشق حقیقی من هستی

به من آموختی که هرگز قضاوت نکنم

اکنون تنها چیزی که می‌خواهم

این است که با تو باشم

امام صادق علیه‌السلام: اگر مردم می‌دانستند که شناخت خدا چه فضیلتی دارد، به آن‌چه خدا از شکوفه زندگی دنیا و نعمت آن در اختیار دشمنان نهاده، چشم نمی‌دوختند و دنیای آنان، نزدشان از آن‌چه بر آن پا می‌نهند، کمتر می‌نمود و بی گمان، از شناخت خدای عزّ وجلّ، بهره مند می‌شدند و چونان کسی که همواره در باغ‌های بهشت با اولیای خداست، از آن لذّت می‌بردند. بی گمان، معرفت خدا، مونس در هر هراس، همراه هر تنهایی، نور هر تاریکی، نیروی هر ناتوانی و شفای هر بیماری است.

از علی بن ابی طالب درباره حجاب‌های آسمان پرسیدند؛ امام در پاسخ فرمودند: حجاب‌ها در هفت است، اندازه هر حجابی پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب پانصد سال، حجاب دوم هفتاد هزار حجاب است که میان هر دو حجاب پانصد سال است و در ازای آن پانصد سال. دربانان هر حجاب هفتاد هزار فرشته‌اند که هر کدام نیروی همه پری و آدمی را دارند، برخی از آن حجاب‌ها تاریکی‌ست، برخی نور، آتش، دود، ابر، برق، رعد، روشنی، ریگ، کوه، غبار، آب، برخی نهرهاست آن‌ها حجاب‌های گوناگون‌اند که کلفتی هر حجابی هفتاد هزار سال است. آن‌گاه سراپرده‌های جلال است که شصت‌سرا پرده‌اند و در هر سراپرده هفتاد هزار فرشته است میان هر سراپرده تا سراپرده دیگر فاصله پانصد سال است. بعد از آن سراپرده ارجمندیست...

جبرئیل مرا به زیر عرش برد و قالیچه سبز رنگی نزد من آمد که خوب نمی‌توانم آن را توصیف کنم، و با اذن پروردگارم مرا بالا برد و من به خدا نزدیک شدم. صداهای فرشتگان و هیاهوی آن‌ها قطع شد. ترس‌ها و لرزها از من دور شد و جانم آرام گرفت و خوشحال شدم سراسر سرش و شادمانی شدم به حدی که پنداشتم همه مخلوقات مرده‌اند و به جز خودم هیچ یک از موجودات عالم را نمی‌دیدم.

پس خداوند هر چقدر که می‌خواست مرا در آن حالت رها کرد و سپس روح را به من بازگرداند و بیدار شدم و این موفقیتی از جانب خداوند بود که چشمانم بسته شد و بینایی من کند گردید و از دیدن باز ماند، و من آن‌چنان را که قبلاً با چشمم می‌دیدم، اکنون با قلبم مشاهده می‌کردم، بلکه دورتر و بیشتر و بهتر می‌دیدم، جبرئیل او را به جایی رساند و از او دنبال ماند و او را تنها گذاشت، فرمود: ای جبرئیل، در این حال مرا تنها می‌گذاری؟ در پاسخ گفت: برو، به خدا در جایی گام نهادی که بشری در آن گام ننهاده و بشری پیش از تو در آن جا راه نرفته است... خداوند از سوراخ بسیار ریزی مانند سوراخ سوزن، نوری را بین خودم و خدای خودم می‌دیدم که چشم‌ها تحمل دیدن آن را نداشتند. از پشت حجاب به من وحی کرد و با من سخن گفت و فرمود: ای محمد! من اللّٰه هستم که جز من خدایی نیست. من آگاه مطلق به عالم غیب و عالم شهادت و مهربان و بخشنده هستم. من اللّٰه هستم که جز من هیچ خدایی وجود ندارد. من پادشاهی قدّوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار و متکبر هستم. خداوند از آن‌چه آنان شرک می‌ورزند، پاک و منزه است. ای محمد! همانا من اللّٰه هستم که هیچ خدایی جز من نیست. من خالق، آفریننده و مصوّر هستم. اسماء حسنی از آن من است. هر چه در آسمان و زمین است، تسبیح‌گوی من است و من، عزیز حکیم هستم. ای محمد! من اللّٰه هستم که جز من خدایی نیست. من اول هستم و قبل از من هیچ‌چیز وجود نداشته است. من آخر هستم و پس از من هیچ چیز وجود نخواهد داشت. من ظاهر هستم. یعنی هیچ‌چیز برتر از من وجود ندارد. من باطن هستم و جز من چیزی وجود نخواهد داشت. من اللّٰه هستم و جز من هیچ خدایی نیست. من از همه چیز کاملا آگاه هستم...

شیعیان گنبدها و قصرهایی را در اعلی علیین می‌بینند که از یاقوت سرخ و سبز و زرد و سفید است. پس اگر آن‌ها در تسخیر نبودند به راستی چشم‌ها از دیدن نابینا می‌شدند. در آن قصرهایی که از یاقوت سرخ هستند با پارچه‌ها و فرش‌های سرخ رنگ نیکو فرش شده‌اند که روشنایی‌اش می‌درخشد. و قصرهایی که از یاقوت سبزند با سندس سبز فرش شده و قصرهایی که از یاقوت سفید هستند با حریر سفید فرش شده و قصرهایی که از یاقوت زرد هستند فرش‌هایی از زمرد سبز و نقره سفید دارند که با طلای سرخ بر پا داشته شده و پایه و ستون‌های آن از گوهر است.

یا رسول اللّه، آیا خداوند با چیزی از خلقش جز آسمان‌ها پنهان شده است؟ فرمود: آری میان او و فرشته‌های گرد عرش ۷۰ پرده از نور است، و ۷۰ پرده از ظلمت، ۷۰ پرده از آویزهای دیبا، ۷۰ پرده از آویزه‌های سندس، ۷۰ پرده از در سفید، ۷۰ پرده از در سرخ، ۷۰ پرده از در زرد، ۷۰ پرده از در سبز، ۷۰ پرده از روشنی، ۷۰ پرده از برف، ۷۰ پرده از آب، ۷۰ پرده از تگرگ، ۷۰ پرده از عظمتی که وصف نشدنی است.

سوره المعارج آیه۴

تَعْرُجُ الْمَلَائِکَهُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَه

فرشتگان و روح (آن فرشته مقرّب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.

سوره الفصلت آیه۱۲

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِی یَوْمَیْنِ وَ أَوْحَیٰ فِی کُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ وَ حِفْظًا ذَٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ

آن‌گاه آن‌ها را بصورت هفت آسمان در دو روز [= دو دوران] آفرید، و در هر آسمانی امر (و برنامه) آن (آسمان) را وحی (و مقرّر) فرمود، و آسمان پایین را با چراغ‌هایی [= ستارگان] زینت بخشیدیم، و (با شهاب‌ها از رخنه شیاطین) حفظ کردیم. این است تقدیر خداوند توانا و دانا.

سوره؛ زمرد،الأعراف،غافر،رحمن آیات؛ ۷۵،۵۴،۶۴،۷۸

وَ تَرَی الْمَلَائِکَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقِّ وَ قِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ

(در آن روز) فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش حلقه زده‌اند و پروردگارشان را حمد و تسبیح می‌گویند. و در میان آنان به‌حق داوری می‌شود. و گفته خواهد شد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهان‌یان است.»

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِینَ

پس ستایش مخصوص خداست، پروردگار آسمان‌ها و پروردگار زمین و پروردگار همه جهان‌یان

أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ

آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است! پر برکت و بی‌زوال است خداوندی که پروردگار جهانیان است

ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ فَتَبَارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ

این است خداوند پروردگار شما. زوال‌ناپذیر و پر برکت است خداوندی که پروردگار جهانیان است

تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَامِ

پر برکت و زوال‌ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگ‌وار تو